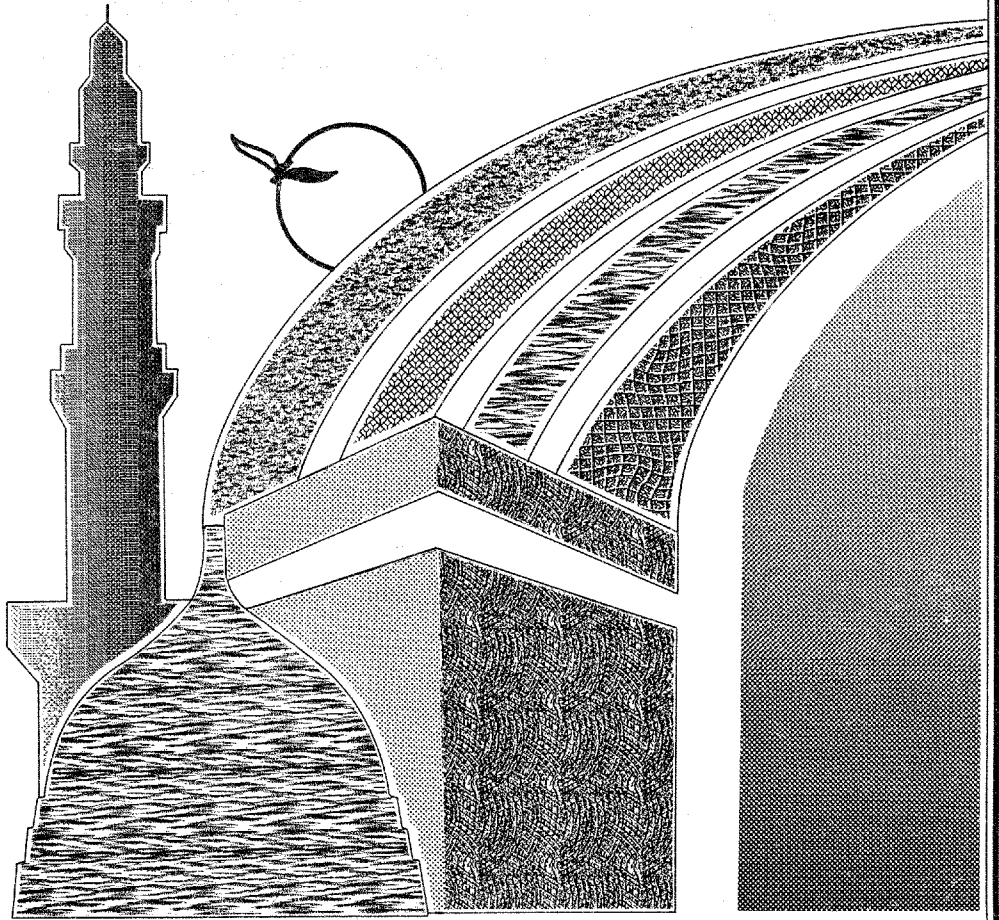


اماکن و آثار



مکه

جنتِ اول

(۲)



به کوشش: محمد رضا فرهنگ

سلوک^۱ حاجیان در مواضع شریفه^۲

اولاً: مُحرم باید خود را از اوساخ^۳ ظاهریه و ارجاس^۴ باطنیه پاک نموده تا قابل کبریاء حق شود، تلبیه کنان ذلیل و خاضع گناهان خود را به نظر آورده از دَر بنی شیبه^۵ وارد شود، مسجدالحرام را زیارت نماید، و طواف کند، و از آداب رکن یمانی و وقوف در مستجار و تقبیل^۶ حجرالأسود غفلت نرزد، و در مقام حضرت ابراهیم نماز واجب خود را ادا نماید، و از آب زمزم بر بدن خود بپاشد، بعد از آن سعی ما بین صفا و مروه را قصد کند، و در این سعی هروله^۷ کنان انیت^۸ را از خود سلب کند، آرزوهای خود را تمنا نماید، و از منا که اول مسالک^۹ و مناسک باشد به سوی عرفات قدم نهد، و اعتراف به گناهان خود نموده، و وقوف در عرفات را رکن اقوم^{۱۰} این فریضه داند، آنگاه بر عرفات تکبیر گوید، به مزدلفه آید و جمع بین الصلوتین^{۱۱} در آن محل کرده و بیتوته^{۱۲} نماید و توبه از گناهان را فراموش نکند، پس در روز قربان به منا حاضر شده و قربانی کند و سر بتراشد، آنگاه به سوی خانه کعبه رود، و در راه که شیطان را دشمن قوی مانع از وصول به بارگاه حضرت کبریایی است با هفت دانه رمی جمره^{۱۳} از خود براند و دور سازد، آنگاه به خانه کعبه پناه آورد، و برای تشکر و خلاصی از شیطان رجیم هفت مرتبه شوط^{۱۴} نماید، و گرفتن پرده اشارت است از دامن حق تعالی گرفتن، دست برندارد، و خلاصه آن که از شر شیطان رجیم و از گناهان آینده پناه برده، و از ادای فرایض نیز غافل



نباشد، روز عید اضحی افعال تمتع حاجیان امامیه است و افعال حج اهل سنت تمام می شود و در آن روز باید ذبح قربانی کنند، حجاج یوم ترویبه^{۱۵} تهیه آب و آذوقه نموده از برای رفتن به عرفات روز دیگر در عرفات جمع می شوند.

(اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الْوَاقِفِينَ بِعَرَفَاتِكَ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ)

در ثواب حج:

علامه حلی در «إرشاد» خود می فرماید:

(قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ الْحَاجَّ إِذَا أَخَذَ فِي حِجَارَةٍ، لَمْ يَرْفَعْ شَيْئًا وَلَمْ يَضَعُهُ إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ، وَنَحَى عَنْهُ عَشْرَ سَيِّئَاتٍ، وَرَفَعَ لَهُ عَشْرَ دَرَجَاتٍ، فَإِذَا رَكَبَ بَعِيرَهُ لَمْ يَرْفَعْ حَقًّا وَلَمْ يَضَعُهُ إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَإِذَا أَطَافَ بِالْبَيْتِ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ، فَإِذَا سَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ، فَإِذَا وَقَفَ بِعَرَفَاتٍ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ).

وأيضاً:

«عن أبي عبد الله ﷺ: مَنْ يَحُجُّ حِجَّةً إِنَّ اللَّهَ لَا يَكْتُبُ عَلَيْهِ الذُّنُوبَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ، وَيَكْتُبُ لَهُ الْحَسَنَاتَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَ بِكَبِيرَةٍ».

قال الراوي:

قلت: يا مولاي حجة أفضل أو عتق رقبة؟

قال: «حجة أفضل» حتى بلغت ثلاثين رقبة، فقال:

«حجة أفضل»، فلم أزل أزيد ويقول «حجة أفضل»، حتى بلغت خمسين رقبة،

فقال: «حجة أفضل».

وعنه ﷺ:

«الحاج على ثلاثة أصناف: صنف يعتق من النار، وصنف يخرج من ذنوبه

كهيبة يوم ولده أمه، وصنف يحفظ في أهله وماله وهو أدنى ما يرجع به

الحاج».

وقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «حِجَّةٌ مَبْرُورَةٌ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا، وَحِجَّةٌ مَبْرُورَةٌ لَيْسَ لَهَا أَجْرٌ إِلَّا الْجَنَّةُ.»

یعنی رسول خدا ﷺ فرموده که: یک حج خالص و مقبول بهتر است از دنیا و مافیها، و حج خالص و مقبول را اجر نیست مگر بهشت.

و ایضاً آن جناب فرموده که: حُجَاج و عُمَرَاء ۱۶ مهمان و زوّار خالق احدیت هستند، هرگاه حاجتی از وی سؤال کنند کرامت می‌فرماید، و هرگاه شفیع کرده شوند نزد حضرت حق قبول کند شفاعت آنها را.

و در حدیث دیگر از رسول خدا ﷺ وارد شده که: به درستی که خداوند احدیت وعده فرموده بر بیت‌الحرام که هر سالی حج کند او را ششصد هزار نفر، و زمانی که این عدد از اهل زمین تمام شد تکمیل می‌فرماید او را به ملائکه، و کعبه بر محشر آید چون عروس زینت داده شده، و هر کسی که حج بکند و زیارت کند او را و چنگ زند به استار ۱۷ آن و بگردد به اطراف آن تا این که کعبه داخل بهشت می‌شود و ایشان هم با او داخل می‌شوند.

و در حدیث دیگر: یک نفر اعرابی خدمت خاتم‌الانبیاء ﷺ آمده، عرض کرد: یا رسول الله ﷺ من از خانه خود بیرون آمدم به قصد حج پس از من فوت شد، و مرد متمول و غنی هستم، پس امر فرما بر من تا به عمل آورم چیزی را که مقابل ثواب حج باشد.

فرمود: که نظر کن به کوه ابوقبیس، پس هر گاه بشود کوه ابوقبیس برای تو طلای سرخ و او را انفاق کنی در راه خدا نمی‌رسی به آن ثوابی که حج کننده می‌رسد!

پس فرمود: حج کننده وقتی که تدارک خود را دید، بر نمی‌دارد چیزی و نمی‌گذارد الا این که عطا کند خداوند عالم به هر یکی از آنها ده حسنه و محو می‌کند از آن ده سیئه و بلند می‌کند از برای او ده درجه، و زمانی که به راحله ۱۸ خود سوار شد، قدمی بر نمی‌دارد و نمی‌گذارد مگر اینکه بنویسد خدای تعالی برای آن مثل آنچه ذکر شد، پس زمانی که بیت را طواف کرد بیرون می‌آید از گناهان خود و سعی کرد مابین صفا و مروه بیرون می‌آید از گناهان خود، و وقوف به عرفات بکند خارج می‌شود از گناهان خود، وقتی که وقوف به مشعر نماید خارج می‌شود از گناهان خود و زمانی که رمی جمرات کرد خارج می‌شود از گناهان خود.

اعرابی گوید: آن حضرت شمرد همه را بعد فرمود که: چگونه می‌رسی تو به آن ثوابی که می‌رسد بر آن حاج؟

و ایضا سکونی روایت می‌کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: بدرستی که خداوند عالم می‌بخشد حج کننده و اهل بیت و عشیره او را و می‌بخشد کسی را که حج کننده درباره او طلب مغفرت نماید، و گناه نوشته نمی‌شود بر حاج چهار ماه و نوشته می‌شود برای او حسنات، مگر این که از او گناه کبیره صادر شود، و صرف یک درهم در راه حج افضل است از صرف هزار درهم در غیر آن.

قال ابو عبدالله علیه السلام: (مَنْ سَقَى حَاجًّا فَصَافِحُهُ كَأَنْ كَمُنَ إِسْتَلَمَ الْحَجْرَ)، و ثواب استلام حجر در محل خود ذکر خواهد شد، ان شاء الله تعالی.

در فضیلت نیابت حج: فی «الفقیه» مروی است از حضرت صادق علیه السلام: پرسیدند از مردی که حج کند از جانب دیگری او را از اجر و ثواب چیزی هست؟

آن حضرت این مضمون ادا فرمود: که مر او راست ثواب و اجر ده حج و آمرزیده می‌شود گناهان او، و آمرزیده می‌شود گناهان جمیع اقربا و نزدیکان او، «وَإِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ». به مفاد آیه کریمه: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا» خلاق احدیت اجر و ثواب ده حج را به او کرامت می‌فرماید.

شیخ صدوق: در کتاب «المؤمن» به حسب ظاهر به ظاهر این اخبار قائل شده و حج را بر مستطیع در هر سال واجب دانسته، و علما آن را حمل نموده‌اند بر تأکید استحباب و یا بر وجوب کفائی^{۱۹} در هر سال بر کسانی که حج کرده باشند، یا بر این که هرگاه از سال استطاعت به تأخیر افتد مانند سایر واجبات موقت^{۲۰} قضا نمی‌شود و همیشه اداسست تا به عمل آید، مثل صلاة زلزله، هر چند که تأخیرش حرام است و هر سالی یک گناه کبیره در نامه عمل او نوشته می‌شود و محو نمی‌گردد مگر به توبه، یا اینکه به تفضل الهی، هر چند که بالآخره حج به عمل آمده باشد، پس محافظت بر حجة الاسلام ممکن شود در هر سالی واجب است بی‌عذر ترک نکنند.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا زِيَارَةَ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ فِي عَامِنَا هَذَا وَفِي كُلِّ عَامٍ، وَأَغْفِرْ لِي تِلْكَ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ، فَإِنَّهُ لَا يُغْفَرُهَا غَيْرُكَ يَا رَحْمَنُ يَا عَلَّامَ.

در ترک نمودن حج و عقاب آن:

بدان که ترک کردن حج در صورت استطاعت گناه کبیره مهلکه است، قال الله تعالی: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾؛ یعنی هر که ترک حج کند بدون عذر شرعی، و اعتنا به وجوب آن نداشته باشد، پس بدرستی که خداوند عالم غنی است از عالمیان و عبادت آنها، و تعبیر به کلمه کفر یا حکایت از کفر باطنی تارک حج است و یا از باب تأکید و مبالغه ظاهریه می باشد.

الحديث: (مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَحِجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ فَلَيَمُتْ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا).

ایضاً: در حدیث از کاظم علیه السلام روایت شده که آن بزرگوار در تفسیر (قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا) فرموده: که زیان کارترین مردمان در عمل آنها اینست که حجة الإسلام بتأخیر اندازند.

و دیگر صادق علیه السلام فرموده که: مراد از قول خدا که فرموده: (وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى) کسانی هستند که حج بر ایشان واجب شود، و بی مانع شرعی خود را از حج باز دارد و حج نکرده بمیرد او را غسل ندهید و کفن نکنید و بر مقبره مسلمانان او را دفن نکنید، که او بر ملت یهود مرده.

در احوال کسی که در راه حج بمیرد:

در احادیث وارد شده که اگر کسی در سفر حج بمیرد، هول قیامت را نمی بیند و از او حساب نمی کشند، و با اصحاب بدر محشور می شود.

ایضاً: وارد است کسی که در حرم مدفون شود، ایمن می باشد از فرع اکبر^{۲۱}، خواه از نیکوکاران باشد یا از گناهکاران.

ایضاً: کسیکه در مدینه بمیرد ایمن خواهد بود از عذاب الهی. قال الله تعالی: ﴿وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾.

در وجه تسمیه مکه و معانی آن:

بعد از آن که میان مسلمین و یهود در باب افضلیت کعبه و بیت المقدس مباحثه و نزاع

افتاد، پس این آیه شریف را خلاق عالم نازل فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ».

مکه: (به میم مفتوحه) عبارت است از شهر بکه (به باء موحدّه منقوله تحت) بیت الله الحرام را گویند، حاصل سخن اهل لغت آن است شتر بچه در خوردن شیر و مکیدن آن مبالغه می‌نماید چنانکه هیچ شیر در پستان مادرش نمی‌ماند، پس مکه می‌کشد مردم را از هر طرف زمین به سوی خود به جهت عبادت خاصه، یا کشیده می‌شود در آنجا گناهان مردم به جهت عباداتی که در آنجا می‌شود، چنانکه بچه حیوانات بمکد تمام آنچه را که در پستان مادر است. و بعضی گفته‌اند: به جهت این که آنجا می‌کشند گردنهای جباریه را، و ایضاً لفظ مکه را از این کلمه اشتقاق کردند و آن موضع مکرم را بدان جهت که آب کمتر دارد موسوم گردانیده، یا به مفاد «تمك الذنوب» جرایم و اثام^{۲۲} عباد را محو و زایل می‌سازد، و هم مفضل گوید: بکه (به باء) موضع بیت و ما حول آن را گویند از آن جهت که مردم در طواف مزاحم یکدیگر می‌شوند.

قال الجوهری فی الصحاح: «وَسُمِّيَ بَطْنُ مَكَّةَ بَبَكَّةَ لِإِزْدِحَامِ النَّاسِ فِيهِ، لِأَنَّهُ مِنْ مَكَّةَ أَيْ زَحْمَةٌ».

وقد قالوا ایضاً: «لأنها يبيك أعناق الجبابرة إذا أحدثوا فيها و استحلوا حرمتها». و اما بعضی اهل لغت گویند: که مکه خانه مه آباد بود و آن را مه و که می‌نامیدند که به پارسی جای بیکرها است، زیرا که پارسیان مانند ستاره‌ها از زر و سیم و سنگ آراسته در پرستشگاههای خود می‌گذارند.

أم القرى: مکه را أم القرى نیز گفته‌اند، به سبب آن که زمین را از تحت^{۲۳} او گسترانیده‌اند، پس مکه اصل ارض باشد و از این جهت مکه را أم الارضین^{۲۴} نیز گویند.

قال ابن عباس: (خُلِقَ الْبَيْتُ قَبْلَ الْأَرْضِ بِأَلْفِي عَامٍ، ثُمَّ رَحِبَتِ الْأَرْضُ مِنْهُ). ابن عباس گوید: پیش از آفرینش زمین و آسمان، عرش الهی بر آب بود، حق سبحانه و تعالی باد را فرمان داد تا خود را بروی زد، آب در حرکت آمد و به قدرت کامله در روی آب سنگی ظاهر گشت بر مثال قبه و آن قبه از حرکت باز نمی‌ایستاد تا به وجود جبال ساکن شد، و اول جبل^{۲۵} که در مکه آفریده شد آن کوه ابوقبیس بوده و زمین را از تحت موضع بیت بگسترانید (فلذلك سُمِّيَتْ مَكَّةَ بِأَمِّ الْقُرَى).

کعبه: محض از جهت انفراد و تربیع^{۲۶} آن کعبه نامیده‌اند، هر بنائی که آن مربع و منفرد باشد، یعنی پیوسته به هیچ بنائی دیگر نباشد در عربی آن را کعبه گویند.

و دیگر:

أُمَّ رَحِمٍ گویند: کسی که داخل بیت شود او را رَحِم کرده می‌شود.

بلد الأَمین: مکه را پیش از ظهور اسلام همیشه هر طوایف که بوده‌اند مُعَزَّز و مَكْرَم می‌داشته‌اند، و سگان آنجا از آنچه در خارج مکه می‌ترسیده‌اند امن می‌زیسته‌اند «فَلذَلِكَ سُمِّيَ بِلَدِّ الْأَمِينِ لِأَمْنِهِ وَأَمَانِهِ».

و کعبه را بیت‌العتیق نیز گویند، چنانچه در قرآن مجید می‌فرماید: «وَلْيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ وَيَلِطُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ»^{۲۷}، وجه تسمیه به این اسم را از چند وجه می‌توان گفت:

اول: از جهت این که آزاد است از تملک مخلوقات، چون کسی مالک آنجا نیست.

دوم: از آن جهت که قدیم از همه خانه‌هاست که در روی زمین است، چنانچه دلالت دارد بر این معنی آیه: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ»^{۲۸} و شیء قدیم را عتیق می‌نامند.

سیم: از جهت آزادی از تسلط ظالمان، که خلاق احدیت آن مکان مقدس را از ظلم ظالمان محفوظ داشته و هر که را هم به این صدد افتاده باشد دفع فرموده به مجازات کافیه، چنانچه استیصال اصحاب فیل که قصد تخریب آن خانه کرده بودند شاهد بین است بر این مدعی.

چهارم: از جهت آزاد شدن او از طوفان نوح^{علیه السلام}، چنانچه به سند معتبر از صادق^{علیه السلام} منقول است که خدا غرق کرد جمیع زمین را در طوفان نوح^{علیه السلام} مگر خانه کعبه، پس از آن روز او را عتیق^{۲۹} نامیدند که از غرق شدن آزاد شد.

راوی پرسید: که به آسمان رفت؟

فرمود: نه ولكن آب به آن نرسید و از دورش بلند شد.

در بعضی از کتب مروی است که در طوفان نوح^{علیه السلام} دو جا را از روی زمین آب نگرفت:

یکی کعبه و دیگری مدفن مقدس امام حسین^{علیه السلام}، چنانچه ظالمین آل محمد^{علیهم السلام} بعد از شهادت آن حضرت مکرر به آنجا آب بستند و شخم کردند که زراعت کنند، شاید که اثر قبر مطهر نور دیده خاتم الانبیا برطرف شود و هر دفعه آب بر در آنجا حلقه زده حیران ماند و روی



هم بالا آمد، این است که آن مکان مقدّس را حائرِ حسینیه می‌نامند.

در بیان احرام و آداب آن:

چون کسی اراده حج کند باید دل خود را خالی نماید از هر چه که آن را از خدا مشغول می‌کند، تا حائل^{۳۰} نشود میان او و خداوند عالم، و تمامی امور خود را به خدا واگذارد و در جمیع کارهایش توکل به خدا نموده سر تسلیم به قضای او نهد. و اوقات نمازهای واجبی و سنن نبوی را مراعات کند، تا استعداد و اهلیت رساند بر آن ثوابها که در مقابل اعمال حج وعده فرموده‌اند. چنانکه رسول خدا فرموده: زمانی که شخص اراده سفر حج کند و بر راحله^{۳۱} خود سوار شود، نمی‌گذارد راحله او پائی و بر نمی‌دارد پائی مگر آن که نویسد خداوند عالم برای او حسنه^{۳۲} و محو گرداند از او سیئه^{۳۳}، و به همین پاکیزگی و پاکدامنی که طی منازل نموده و مستجمع کرامات الهیه بوده، با تخلیه قلب از ما سوی الباری^{۳۴} خود را می‌رساند به میقات که محلّ احرام بستن است و اوّل اعمال و نُسک^{۳۵} حج است.

و محلّ احرام بستن مختلف می‌شود به اختلاف جهتی که مکلف از آن طرف عبور کرده به مکّه می‌رود و آن شش مکان است:

اوّل = مسجد شجره:

و آن میقات کسانی است که راه آنها از مدینه منوره باشد، و آن را ذُو الْحَلِیْفَه نیز گویند (به ضم حاء مُهمله، وفتح لام، و سکون یاء) مُصَغَّر^{۳۶} حلف است، یا مفرد خَلْفَاء که عبارت باشد از نباتی^{۳۷} که آنجا می‌روید، و میان اهل آنجا معروف است، یا به معنی یمین^{۳۸} است که آنجا قومی از عرب تحالف نمودند، یعنی یکدیگر را قسم دادند.

و علّت شجره گفتن به آن مسجد باز به این دو مناسبت است:

اوّل: شجره در لغت عرب (غیر از درخت) به علف هم می‌گویند که تا زانو بلند شود و آن علف حلفا تا زانو بلند می‌شود.

دوم: این که شجره از مشاجره باشد، که به معنی مجادله و مباحثه است که در آخر منجر به تحالف و تعاهد شده.

و بشر علیّ نیز گویند آن مکان را و آن تقریباً یک و یا دو فرسخ از مدینه دور است^{۳۹} و

واقع شده در طرف چپ راه نسبت به کسی که رو به مکه رود.

دوم = جُحْفَه:

به ضم جیم و سکون حاء مهمله و آن شهری بُود ما بین ۴۰ مکه و مدینه نزدیک به رابع^{۴۱} که سیل آن را برده است، اوّل خوش آب هوا بود ولی به سبب دعای پیغمبر تغییر یافته، و آن میقات اهل شام و اهل مصر و اهل مدینه می‌باشد.

سوم = یَلَمْلَم:

که آن را مَلَمْلَم نیز گویند، و آن کوهی است از کوههای تهامه که میقات اهل یمن می‌باشد.

چهارم = قَرْنُ الْمَنَازِل:

که میقات اهل طایف است.

پنجم = وادی ۴۲ عقیق:

که میقات اهل عراق و نجد می‌باشد، و آن وادی است طویل که طول آن زیاده از هشت فرسخ است و افضل احرام بستن از اوّل [آن می‌باشد] که آن را مسلخ نامند.

ششم = محاذات:

یعنی آن مکانی که محاذی^{۴۳} یکی از میقاتگاههای مذکوره^{۴۴} باشد، و آن از برای کسی است که به حج رود از راهی که در آن راه عبورش بر یکی از مواقیت^{۴۵} متعارفه^{۴۶} نیفتد، و از این قبیل است راه دریا^{۴۷} و میقات آن کسی که منزلش نزدیکتر است به مکه از میقات، منزل خودش است، دیگر بر میقات بر گشتن لازم نیست^{۴۸}.

و میقات اهل مکه عبارت است از خود مکه اگر اراده حجّ داشته باشد، و اگر خواهد که عمره نماید پس میقات ایشان از خارج حرم، جایی است که به حرم نزدیک باشد از جاهای خارج دیگر، و چنین است حکم درباره هر کسی که اراده عمره نماید از مکه، اگر چه اهل

مکه نباشد.

و میقات حج تمتع مکه است.

و مستحب است چون خواهد احرام بندد بر طرف کند از بدن خود موی را، خصوصاً موی زهار^{۴۹} و زیر بغل را به تنویر^{۵۰} که آن سنت مؤکد است، اگر چه از تنویر کردن او پانزده روز نگذشته باشد.

و مستحب است شارب گرفتن، نه سر تراشیدن و نه اصلاح ریش و سنت مؤکد است که این فقره را از اول ذی القعدة الحرام ترک نماید، بلکه از آن وقت ترک نماید که اراده حج داشته باشد.

و هكذا مستحب است ناخن گرفتن، و مسواک کردن، و غسل احرام کردن و مستحب است در حین غسل کردن این دعا را بخواند:

«بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِي نُورًا وَطَهُورًا وَحِرْزًا وَ أَمْنًا مِنْ كُلِّ خَوْفٍ، وَشِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَسَقَمٍ، اللَّهُمَّ طَهِّرْ لِي قَلْبِي، وَاشْرَحْ لِي صَدْرِي، وَاجْرِ عَلَيَّ لِسَانِي مُحِبِّكَ وَ مَدْحَتَكَ وَ النَّعَاءَ عَلَيْنِكَ، فَإِنَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ، وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ قِوَامَ دِينِي التَّسْلِيمُ لَكَ، وَالْإِتِّبَاعُ لِسُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.»

و مستحب است وقت پوشیدن احرام این دعا را بخواند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقَنِي مَا أُوَارِي عَوْرَتِي، وَأَوْدَيْ فِيهِ فَرْضِي، وَأَعْبُدُ فِيهِ رَبِّي، وَأَنْتَمِي فِيهِ إِلَى مَا أَمَرَنِي رَبِّي، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَصَدْتُهُ فَبَلَّغَنِي، وَأَرَدْتُهُ فَأَغَانِي وَقَبَّلَنِي وَلَمْ يَقْطَعْ لِي وَجْهَهُ أَرَدْتُ فَسَلَّمَنِي، فَهُوَ حِصْنِي وَكَهْنِي، وَحِرْزِي وَطَهْرِي، وَمَلَاذِي وَنَجَاتِي وَمَنْجَايَ، وَذُخْرِي وَعُدَّتِي فِي شِدَّتِي وَرَخَائِي.»

همین که از مقدمات احرام فارغ شد و ثنای الهی را به جا آورد، صلوات بر جناب

پیغمبر ﷺ بفرستد و بگوید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَنِي بِمَنْ اسْتَجَابَ لَكَ، وَأَمَّنَ بِوَعْدِكَ، وَأَتَّبَعَ أَمْرَكَ، فَإِنِّي عَبْدُكَ وَفِي قَبْضَتِكَ، لَا أُوْفِي إِلَّا مَا وَفَيْتَ، وَلَا أَخْذُ إِلَّا مَا أَعْطَيْتَ، وَقَدْ ذَكَرْتَ الْحَجَّ فَاسْأَلُكَ أَنْ تَعَزِّمَ لِي عَلَيْهِ عَلَى كِتَابِكَ وَسُنَّةِ نَبِيِّكَ ﷺ، وَتَقْوِيَنِي عَلَى مَا ضَعُفْتُ عَنْهُ، وَتَسَلِّمَ مِنِّي مُنَاسَبَتِي فِي يُسْرِ مِنْكَ وَعَافِيَةٍ، وَاجْعَلْنِي مِنْ وَفْدِكَ

الَّذِي رَضِيَتْ وَارْتَضَيْتَ وَسَمَّيْتَ وَكَتَبْتَ، اللَّهُمَّ فَتَمِّمْ لِي حَجِّي وَعُمْرَتِي، اللَّهُمَّ
إِنِّي أُرِيدُ التَّمَتُّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ عَلَى كِتَابِكَ وَسُنَّةِ نَبِيِّكَ، فَإِنْ عَرَضَ لِي شَيْءٌ
يَحْبِسُنِي فَحَلِّنِي حَيْثُ حَبَسْتَنِي بِقُدْرِكَ الَّذِي قَدَّرْتَ عَلَيَّ، اللَّهُمَّ إِنْ لَمْ يَكُنْ حَجَّةً
فَعُمْرَةٌ أَحْرَمُ لَكَ شَعْرِي وَبَشْرِي وَحُمِي وَدَمِي وَعِظَامِي وَحُجِّي وَعَصْبِي، مِنْ
النِّسَاءِ وَالنِّبَابِ وَالطَّيِّبِ، أَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَكَ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ.»

همین که شخص غسل کرده مشغول احرام بستن شد باید این [را] ملاحظه بکند که دست از همه لذائذ دنیا شسته، خود را از ارجاس^{۵۱} و نجاسات ظاهریه و باطنیه پاک و منزّه می‌نمایم، و عمامه بزرگی و خواجگی از سر نهد، و لباس تکبر و خودپسندی از بدن برکند، و از ار^{۵۲} و ردای درویشی به خود پیچیده به فکر پوشیدن کفن افتد، و یاد آورد زمانی را که او را به کفن خواهند پیچید، و با آن جامه به حضور پروردگار خواهند برد، و با این انتقالات علی‌الدوام در فکر و صدد آن باشد که خلعت و سربالهٔ انوار الهی را پوشیده و به واسطهٔ آن خود را از کردار عذاب سرمدی نجات دهد، چنان عذابی که خلاصی نمی‌شود از آن مگر به پوشیدن این خلعت که لباس مغفرت و نجات است.

مُحَرَّمَاتِ در حالت احرام:

و مادامی که در احرام می‌باشد حرام است بر او چند چیز، خواه آن مُحَرَّم مرد باشد یا زن:
اول: صید^{۵۳} کردن، هر چندی که خود مباشر نشود بلکه سبب شود، [قتل آن که] اشاره نماید، یا آن که بنویسد و بفهماند او را، پس جمیع اقسام دلالت^{۵۴} بر صید، حرام است.

دوم: جماع نمودن مطلقاً.

سیم: عقد نکاح بر وجه دوام یا انقطاع.

چهارم: بوسیدن زن و کنیز و همچنین دست به بدن آنها زدن، یا نظر کردن به شهوت.
پنجم: استمناء^{۵۵} به هر نحوی که بوده باشد.

ششم: استعمال طیب^{۵۶} نمودن به خوردن و بوییدن، حتی در دکان عطر فروش نشستن

به جهت آن که لباس و بدن او خوشبو شود.

هفتم: گرفتن دماغ از بوی بد و مکروه.

هشتم: روغن به بدن مالیدن، اگر چه آن روغن بوی خوش نداشته باشد؛ و جایز است



خوردن روغن در حال اختیار اگر [چه] بوی خوش نداشته باشد، چنانچه جایز است استعمال آن در حال اضطرار.

نهم: سُرمه سیاه در چشم کشیدن.

دهم: نظر کردن به آینه اگر چه به قصد زینت نباشد.

یازدهم: بیرون آوردن خون از بدن به فصد^{۵۷}، یا حجامت، یا خاریدن، یا مسواک کردن.

دوازدهم: ناخن گرفتن در حال اختیار.

سیزدهم: موی از سر یا بدن جدا کردن.

چهاردهم: انگشتر در انگشت کردن به قصد زینت، و جایز است به قصد استحباب.

پانزدهم: کشتن جانور که در بدن می‌باشد بر وجه مباشرت یا بر وجه علاج و سبب، مثل

آن که به لباس خود جیوه بمالد، و فرق نیست در حکم مذکور میان آن که آنها در بدن باشد یا در لباس.

شانزدهم: دروغ گفتن، و احوط^{۵۸} آن است که ترک کند تفاخر^{۵۹} و دشنام را و بدگفتن را،

و بهتر مرتبه احتیاط آنست که از هر لفظ قبیح اجتناب نماید.

هفدهم: جدال کردن و آن عبارت است از «لَا وَاللَّهِ» یا «بِئْسَ مَا لِلَّهِ» گفتن، بلکه واجب

[است] اجتناب از هر نوع قَسَم در مقام خصومت.

هجدهم: خضاب کردن به حنا به قصد زینت.

نوزدهم: دندان کردن.

بیستم: آلات حرب بر خود بستن بدون ضرورت.

بیست و یکم: کندن درخت و گیاهی که در حرم روئیده باشد.

بیست و دوم: استعمال کردن کافور و سایر انواع طیب مُحَرَّم را بعد از مُردن مُحَرَّم در

غُسْل و حنوط او.

محرمات فی مختصات الرِّجال:

و از مُحَرَّمات چند چیز است که مخصوص مرد می‌باشد؛

اول: پیراهن و زیر جامه و قبا و هر لباس تکمه دار که بعد از پوشیدن آن تکمبه‌هایش را

گره بزنند، و هر لباسی که آستین داشته باشد و دستهای خود را در آستین آن وارد نماید، بلکه

مطلق رخت دوخته.

دوم: پوشیدن چیزی که پشت قدم را بپوشد مثل جوراب و چکمه و امثال آنها.
سوم: پوشیدن سر به هر چیزی که بوده باشد، از قبیل ملبوس^{۶۰} یا گل یا حنا یا دوا یا چیزی که آن را بر سر خود بر دارد؛ و در حکم پوشیدن سر است ارتماس^{۶۱}.
چهارم: با اختیار در وقت راه رفتن، در سایه چیزی برود که آن چیز در بالای سر بوده باشد نه در یک طرف از اطراف آن، پس جایز نیست نشستن در محمل و تخت روان که روپوش داشته باشد الا در حین اضطرار.

مُحْتَصَّاتُ النِّسَاءِ:

و چند چیز است از محرمات که مخصوص می‌باشد به زنان:
اول: زیور کردن، خواه به جنس طلا باشد یا نقره و نحو آنها.
دوم: اظهار زینت خود برای زوج و محارم خود، بلکه مطلقاً.
سیم: پوشیدن روی اگر چه به واسطه بادزن بوده باشد، ولکن جایز است که یک طرف آن چیزی را که سر خود را به آن پوشانیده بیاویزد بر وجهی که نزدیک به روی او نشود.

مکروهات مُحْرِم:

و مکروه است برای مُحْرِم احرام بستن در لباس سیاه، بلکه در هر لباس غیر از سفید بنا بر مشهور، و در لباسی که چرک داشته باشد، و در لباسی که الوان^{۶۲} مختلف داشته باشد، خواه اختلاف الوان از حال بافتن باشد یا بعد از آن.
و مکروه است لبیک گفتن در جواب کسی که بخواند او را، بلکه در جواب او «یا سعد» بگوید.

و مکروه است به حمام رفتن و شست و شو کردن در آن، حتی در غیر حمام.
و مکروه است خاریدن بدن اگر [چه] خون نیاید و موی آن را نکنده باشد، و بعضی از علما فرموده‌اند که مکروه می‌باشد شستن سر به سدر و خطمی در حال احرام، و بسیار مسواک کردن، و حرفهای لغو^{۶۳} زدن، و غُسل کردن از برای خنک شدن.
و همچنین مکروه است کُشتی گرفتن و شعر خواندن.



در بیان تلبیت گفتن:

بدان که واجبات احرام سه چیز است:

اول نیت است: به این که قصد کند احرام بستن را از برای عُمَرِه تَمَتُّعِ حَجَّةِ الْاِسْلَامِ به جهت اطاعت فرمان الهی. و معنی احرام بستن - چنانچه فرموده‌اند - به خود قرار دادن است ترک اموراتی را که در فصل سابق گذشت به جهت توجه به مکه برای ادای افعال معهوده.

دوم پوشیدن دو جامه احرام: قبل از نیت، یکی از آنها را ستر^{۶۴} کند ما بین ناف و زانو که آن را رداء گویند، آن قدر باشد که سائر^{۶۵} منکبین^{۶۶} نگردد.

سیم تلبیه است: و صورت آن: «أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ.»

و مستحب است جهر^{۶۷} نمودن تلبیه و مکرر گفتن آن در اکثر اوقات به قدر استطاعت. و در چند حال تلبیه گفتن برای حاج مستحب است:

اول: وقتی که به بلندی صعود کند.

دوم: وقتی که به گودی نزول کند.

سیم: وقت بیدار شدن از خواب.

چهارم: وقت سوار شدن.

پنجم: وقت پائین آمدن از سواری.

ششم: وقت ملاقات نمودن به سوار [دیگری].

هفتم: در وقت برخاستن شتری که سوار آن شده است.

هشتم: وقت سحر.

نهم: بعد از هر نماز واجب و یا مستحب.

دهم: مستحب است که علاوه نماید بر تلبیه واجب بعضی فقرات دیگر، پس به این نوع

بگوید:

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، لَبَّيْكَ ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ دَاعِيَا إِلَى دَارِ السَّلَامِ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ عَفَّارِ الذُّنُوبِ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ أَهْلُ التَّلْبِيَةِ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ تَبَدُّءِ وَالْمَعَادِ اِلَيْكَ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ تَسْتَعْنِي وَتُقْتَرُّ اِلَيْكَ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ مَرهُوداً

وَمَرَعُوداً إِلَيْكَ لَيْتِيكَ، لَيْتِيكَ إِلَهَ الْحَقِّ لَيْتِيكَ، لَيْتِيكَ ذَا النِّعَمَاءِ وَالْفَضْلِ الْحَسَنِ
الْجَمِيلِ لَيْتِيكَ، لَيْتِيكَ كَشَافَ الْكَرْبِ الْعِظَامِ لَيْتِيكَ، لَيْتِيكَ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ لَيْتِيكَ،
لَيْتِيكَ يَا كَرِيمَ لَيْتِيكَ، يَا رَحِيمَ لَيْتِيكَ.»

و کسی که احرام حج داشته باشد در وقت زوال روز عرفه تلبیبات را قطع می‌کند و بی‌زبان تلبیه را از خواطر می‌گذراند. مرد و زن در تلبیه گفتن مساوی هستند، مگر این که [بر] زن بلند گفتن تلبیه لازم نیست.

در بیان دعوت حضرت ابراهیم علیه السلام و لبیک گفتن خلائق در جواب آن:

فی‌الحدیث: چون ابراهیم علیه السلام بنای کعبه را تمام نمود، خطاب الهی رسید یا ابراهیم ندا کن جمیع خلائق را به حج.

عرض کرد: الهی صدای من به کجا خواهد رسید که تمام خلق را اعلام نمایم؟ خطاب رسید: از توست که ندا کنی، و از ماست که صدای تو را به تمام خلائق برسانیم. پس آن حضرت در مقام ایستاد، و مقام آن قدر بلند شد و ابراهیم را آن قدر بلند کرد تا این که از تمامی کوه‌های عالم بلندتر شد، پس ابراهیم علیه السلام دو انگشت خود را بگوش نهاده و روی مبارک را به مشرق و مغرب نموده به صدای بلند آواز نموده فرمود: (أَيُّهَا النَّاسُ هَلُمَّ إِلَى الْحَجِّ)؛ یعنی ای مردم بیایید و خانه خدا را حج کنید.

پس خلائق عالم صدای او را به همه خلائق رسانید، حتی کسانی که در صلب مردان و رجم مادران بودند که متولد می‌شوند تا روز قیامت.

پس جواب داد بر آن ندا از زیر دریاها، و از مابین مشرق و مغرب و اصلاب آباء ^{۶۸}، و ارحام امهات ^{۶۹}، آن کسانی که حج خانه خدا می‌نمایند، پس گفتند: (لَبِيكَ دَاعِي اللَّهِ)، پس هر که یک بار حج کردنی بود یک بار لبیک گفت، و هر کس بیشتر حج کردنی بود، به عدد هر حج یک مرتبه لبیک گفت، و هر که در دنیا حج کردنی نبود لبیک نگفت.

دعای حضرت ابراهیم در حق امت مرحومه:

و بعد از آن ابراهیم علیه السلام زبان گشوده در خصوص امت محمد صلی الله علیه و آله دعا کرده گفت: «اللَّهُمَّ مَنْ حَجَّ مِنْ شَيْخِ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَهَبْهُ لِي»، اسمعیل و هاجر آمین گفتند.

بعد از آن اسمعیل ع دعا کرده گفت: «اللَّهُمَّ مَنْ حَجَّ مِنْ شَبَابِ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ص فَهَبْهُ لِي». ابراهیم و هاجر آمین گفتند.

بعد از آن هاجر دست به دعا برداشت گفت: «اللَّهُمَّ مَنْ حَجَّ مِنْ نِسَاءِ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ص فَهَبْهُ لِي». پس ابراهیم و اسمعیل ع آمین گفتند.

فواید تلبیة معنویة:

بدان که حاج همین که احرام بسته مشغول تلبیة گفتن شد، باید تصوّر کند که این تلبیة اجابت ندای خداوندی است، و مقام لیبیک مقام اضمحلال در سحر عبودیت است که یکسر خود را در خدمت مولای خود بر پای ایستاده ببیند، و یکجا هواس ظاهریه و باطنیّه خود را مصروف به جانب او نماید، اگر چه باید امید به قول لیبیک از جانب خداوندی داشته باشد، اما از رد آن نیز خوفناک گردد و بترسد مبدا «لا لیبیک و لا سعَدیک» از جانب خداوندی داشته باشد، میان خوف و رجاء از خود و عمل خود ناامید و به فضل و کرم [خداوند] امیدوار باشد، و بدانند وقت لیبیک گفتن ابتدای حجّ و محلّ خطر است، همین که حاجّ زبان به تلبیة گشود و صدای تلبیة مردان بلند شد، متذکّر شود که این اجابت ندای خداوندی است، و از این ندا، یاد کند نفخ صور و برآمدن مردم از قبور را که کفن‌ها در گردن به عرصات^{۷۰} قیامت ایشان را می‌خواند، که آنها کفن پوشیده رو به محشر می‌گذارند، پس به جهت این ملاحظه و تفکر و شوق، در گفتن تلبیة زیاد کرده متذکّر آن باشد که به هر قدمی که بر می‌دارد نزدیک می‌شود به جوار رحمت شاهنشاه عالم، و تلبیة را هر قدر بیشتر بگوید بر ثوابش بیشتر نایل شود.

ثواب تلبیة و فضیلت آن:

في الحديث رسول خدا ص فرموده: آن کس که احرام بسته تلبیة گوید بنویسد خدای تعالی به هر تلبیة گفتن او ده حسنه و محو گرداند ده سیئه.

ایضاً: امیر [المؤمنین] ع فرموده: که هیچ کس آواز خود را به تلبیة بلند نسازد در احرام مگر آن که لیبیک گوید به او به آواز بلند هر چه از جانب راست و از جانب چپ اوست تا منتهای زمین، و هر که لیبیک گوید در احرام خود هفتاد بار از روی ایمان و احتساب^{۷۱}، خداوند عالم گواه می‌گیرد برای او هزار ملائکه را براتی از آتش و براتی از نفاق.

تحقیقات در ندای حضرت ابراهیم علیه السلام:

چنانچه ذکر شد حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از اتمام [ساختمان] کعبه ندا کرد و فرمود «أَيُّهَا النَّاسُ هَلُمَّ إِلَى الْحَجِّ» به صیغه مفرد، به جهت این که خطاب شامل شود بر اشخاصی که در آن زمان موجود و در عالم شهود بودند، و به کسانی که بعد از آنها خواهند آمد تا روز قیامت. در حدیث است که هر گاه «هَلُمَّوا» می فرمود به صیغه جمع شامل نمی شد مگر به حاضرین در آن زمان، و علما (رضوان الله علیهم) در این مطلب تحقیقاتی فرموده اند، از آنها آنچه به نظر رسیده این است:

اول: به درستی که حقیقت و ماهیت انسان موجود است به وجود فردی از افراد آن، و شامل است به جمیع افراد انسان، موجود باشد یا نه، ولیکن فرد خاص و معین از انسان پس نمی گردد فرد خاص و جزئی از او مادامی که موجود نشده، پس ابراهیم علیه السلام به کلمه «هَلُمَّ» که مفرد است، ندای حقیقت انسان و طبیعت واحده آن نموده که شامل شود بر موجود و غیر موجود، و اگر «هَلُمَّوا» می گفت از این خطاب معدود معین مستفاد می شد، و بر معدومین در آن زمان شمولیت نمی رساند.

دوم: علما فرموده اند که استغراق مفرد اشمل است از استغراق جمع، چنانچه زمخشری^{۷۲} در چند موضع از کتاب «کشاف» تصریح به این مطلب نموده است، پس اراده ابراهیم علیه السلام استغراق جمیع افراد ناس بوده از حاضر و غایب.

سوم: بدرستی که صیغه خطاب شامل می شود غیر موجود را مگر مجازاً و با قرینه، و با جمع قرینه ندارد که دلالت کند به شمولیت آن به غیر موجودین به خلاف مفرد، پس بدرستی که قرائن حالیه و مقالیه قائم است به عدم اراده خطاب به معین، و در علم معانی مقرر است این که بسا اوقات ترک می شود خطاب بامعین به غیر به جهت قصد عموم و اراده جمع اشخاصی که به این خطاب صلاحیت داشته باشند، چنانچه در آیه شریفه «وَلَوْ تَرَى إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ»^{۷۳} که کلمه «تری» در لغت عربی موضوع است بر خطاب با معین، ولیکن از خطاب معین عدول نموده شده بر معین و غیر آن به جهت شمول موعظه و تنبیه به همه از مخاطب و غیر آن.

بیان حال کسانی که در جواب ابراهیم علیه السلام لبیک نگفته اند:

کسانی که حج کردند نبودند و لبیک نگفته اند، ایشان بر سه قسم می باشند:

اول: آن طایفه است که با وجود استطاعت ترک آن نموده [و] شقاوت ابدی را بر خود قبول می‌کند، و جزای این کس در فصل ترک حج گذشت.

دوم: آن طایفه‌اند که به جهت عدم امکان و استطاعت، مقتدر از حج کردن نمی‌باشند، در خصوص این جور اشخاص خداوند کریم عوض قرار داده، پس مسجدهای جامع در خصوص فقرا به منزله کعبه است در حق اغنیا.

پی‌نوشتها:

- ۱- رفتار و کردار.
- ۲- به جهت رعایت امانت در انتشار این نسخه، رسم الخط آن را حفظ کرده‌ایم.
- ۳- پلیدی و کثافت.
- ۴- پلیدی و کثافت.
- ۵- یکی از دروازه‌های کهن مسجدالحرام که به نام خانواده شیبی که کلیدداران کعبه هستند می‌باشد و بنا بر روایات، پیامبر ﷺ در روز فتح مکه از آن دروازه به درون مسجدالحرام مشرف گردید. این دروازه سنگی کمانی شکل بعدها در اثر توسعه مسجد به درون مسجد راه یافته، در میانه آن قرار گرفت و تا سال ۱۹۶۵ میلادی در زاویه جنوب شرقی مسجد الحرام و در لبه سنگفرش مطاف باقی بود. در این سال به دستور ملک فیصل منهدم گردید. عکس این دروازه سنگی را که در میان قوس ورودی آن قندیل طلایی قرار داشته است می‌توان در عکسهای قدیمی مسجدالحرام در نزدیکی چاه زمزم دید. امروزه در همان سمت و بر روی صفا و مروه دروازه‌ای به این نام ساخته شده است.
- ۶- بوسیدن.
- ۷- دویدن آرام.
- ۸- کنایه از هواهای نفسانی.
- ۹- راهها.
- ۱۰- استوار.
- ۱۱- بنا بر روایت شیعه و سنی پیامبر ﷺ در ظهر روز عرفه و شب عید قربان در مزدلفه نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشاء خود را به جمع بجا آورد و مسلمانان باید بر این سنت در این دو جایگاه رفتار نمایند.

- ۱۲ - استقرار در شب.
- ۱۳ - پرتاب سنگ.
- ۱۴ - طواف و گردیدن.
- ۱۵ - یوم الترویبه یا روز آب گیری، همان روز ۸ ذی الحجه است. در گذشته بنا بر سنت حاجیان پیش از رفتن به سوی دشت عرفات به جمع آوری آب می پرداختند تا از آن در آن صحراهای لم یزرع استفاده نمایند. از این رو این روز به نام روز آب گیری شهرت یافته است.
- ۱۶ - عمره آورندگان.
- ۱۷ - پرده.
- ۱۸ - چهار پایانی که انسان بر آنان به سفر می رود.
- ۱۹ - وجوب کفائی، واجبات شرعیه است که در اصل بر همه مسلمانان انجام آن واجب است، لیکن با انجام آن از سوی یکی از مسلمانان از عهده دیگران بر داشته می شود همانند دفن مرده مسلمان.
- ۲۰ - واجبات موقته، واجبات شرعیه ای هستند که انجام آنها طی زمان معینی می باشد همانند روزه یا نماز.
- ۲۱ - فزع اکبر یا وحشت و هول هراس بزرگ که بنا بر روایات عذابی است که انسان در هنگام دفن یا در برزخ و یا در هنگام دمیدن و بر پاشدن روز قیامت گرفتار آن می شود.
- ۲۲ - گناهان.
- ۲۳ - زیر.
- ۲۴ - مادر زمینها.
- ۲۵ - کوه.
- ۲۶ - مربع شکل بودن آن.
- ۲۷ - الحج: ۲۹
- ۲۸ - آل عمران: ۹۶
- ۲۹ - یکی از معانی کلمه (عتیق)، بنده آزاد شده می باشد.
- ۳۰ - مانع و جلوگیری.
- ۳۱ - چهار پایانی که انسان بر آنها سوار شده، به سفر می رود.
- ۳۲ - ثواب.
- ۳۳ - گناه.
- ۳۴ - خالق موجودات.
- ۳۵ - مناسک و واجبات در حج.
- ۳۶ - کوچک شده نام که در زبان عربی با اضافه نمودن حرف یاء به درون نام که به یاء تصغیر شهرت دارد



- می توان آن نام را کوچک نمود. همانند جلف که تصغیر آن خلیف است، یا حسن و حسین.
- ۳۷ - گیاه.
- ۳۸ - قسم.
- ۳۹ - امروزه مسجد شجره که در میان اهلی مدینه به نام «أبیار علی» شهرت دارد در حومه شهر مدینه منوره و در آغاز بزرگراه مدینه - مکه (= طریق الفتح) قرار دارد.
- ۴۰ - میان.
- ۴۱ - دشتی است در مسیر حاجیان از جدّه به سوی مکه که در پایان این دشت جُحفه قرار گرفته است.
- ۴۲ - دشت.
- ۴۳ - به موازات و هم عرض.
- ۴۴ - یاد شده.
- ۴۵ - جمع «میقات».
- ۴۶ - مقصود، آن میقات معینی است که از آنها نام برد.
- ۴۷ - یعنی آنانی که با کشتی به حج می روند نیاز نیست خود را به یکی از آن میقاتها رسانده و احرام بندند، بلکه می توانند هنگامی که در کشتی در نزدیکی خشکی بوده و به موازات یکی از میقاتها قرار داشتند احرام بندند.
- ۴۸ - یعنی آن کسی که منزلش به مکه نزدیک تر از نقطه میقاتهای پنج گانه است، چنین شخصی نیاز ندارد راه خود را دور کرده و به میقات آید و از آنجا احرام بندد، بلکه می تواند در نقطه هم عرض یکی از میقاتها احرام بندد.
- ۴۹ - شرمگاه.
- ۵۰ - یا نوره که مخلوطی از آهک است و برای زدودن مو از آن استفاده می شود.
- ۵۱ - پلیدی.
- ۵۲ - لباس.
- ۵۳ - شکار.
- ۵۴ - راهنمایی.
- ۵۵ - بیرون آوردن منی را از خود از راه تخیل و جز آن.
- ۵۶ - عطر.
- ۵۷ - رگ زدن.
- ۵۸ - احتیاط.
- ۵۹ - فخر فروشی.

۶۰- کلاه.

۶۱- سر را در زیر آب فرو بردن.

۶۲- رنگها.

۶۳- بیهوده.

۶۴- پوشاندن.

۶۵- پوشاننده.

۶۶- دو شانه.

۶۷- صدای بلند.

۶۸- پدران.

۶۹- مادران.

۷۰- صحراهای.

۷۱- در نظر گرفتن خداوند.

۷۲- وی ابوالقاسم جاراالله، محمود بن عمر بن محمد زمخشری خوارزمی از مشاهیر دانشمندان مسلمان است.

که از فنون مختلف و علوم چندی همچون زبان و ادبیات عرب، تفسیر، شعر و جز اینها آگاه بود و سرآمد

دانشمندان دوره خود به شمار می‌رفته است. وی در خوارزم از ولایات ماوراء النهر در ۲۷ رجب سال

۴۶۷هـ به دنیا آمد و برای کسب علم و تحصیل به سفرهای طولانی رفت و سالها در مکه مجاورت گزید و

در آنجا تفسیر مشهور خود به نام (کشاف) را نگاشت و از وی کتابهای فراوانی برجای مانده است. وی در

سال ۵۳۸ هـ در جرجانیه درگذشت.

۷۳- انعام: ۲۷